هوالعلیم

توحید و ولایت، حقیقت مستودعه در وجود انسان

عید فطر ۱۴۱۷ هجری قمری

بیانات:
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

الحمدُ للَّه الواصلِ الحمدَ بالنِّعَم و النِّعَم بالشّكر. نَحمَدُه علىٰ آلائِهِ كما نَحمَدُه علىٰ بلائِهِ، و نَستَعينُه علىٰ هذه النّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمِرَت به، السِّراعِ إلىٰ ما نُهِيَت عنهُ، و نَستَغفرُه ممّا أحاطَ بِهِ عِلمُه و أحصاهُ كتابُه؛ عِلمٌ غيرُ قاصرٍ و كتابٌ غيرُ مُغادِرٍ، و نُؤمنُ به إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَف علىٰ المَوعود؛ ايمانًا نفىٰ إخلاصُه الشّركَ و يَقينُه الشّكّ، و نَشهَد أن لاإله إلّا اللَه وحدَه لاشريكَ له، و أنّ محمّدًا صلّى اللَه عليه و آله [و سلّم] عبدُه و رسولُه؛ شهادتانِ تُصعِدانِ القولَ و تَرفَعانِ العملَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عنه.

أوصيكُم عِبادَ اللَه بتقوىٰ اللَه الّتى هى الزّادُ و بها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبلِّغ و مَعادٌ [معاذ] مُنجِحٌ، دَعا إليها أسمَعُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَع داعيها و فازَ واعيها.[1]

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ* قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾.[2]

اللَهمّ صلّ و سلّم و زِد و بارِك علىٰ سيّد رُسُلك و خاتمِ أنبيائك، أبى الأكوان بفاعليّته و أمّ الإمكان بقابليّته، الرّسول النّبىّ المدنىّ المكّىّ التّهامىّ القُرشى، صاحبِ لواءِ الحمدِ و المقامِ المَحمود، أبى القاسم محمّدٍ الحميدِ المحمودِ، و علىٰ ابنِ عمّه و صِهره و وَزيره سيّدالوصيّين و قائدِ الغُرِّ المُحَجَّلينَ أميرالمؤمنينَ علىّ بن أبىطالب، و علىٰ سيّدة نساء العالمينَ فاطمة الزّهراء، و سيّدَى شبابِ أهل الجنّة أجمعين الحسنِ و الحسينِ، اللَهمّ صلّ و سلّم و زِد و بارِك علىٰ الخُلفاء والأئمة مِن بعده علىّ بن الحسين و محمّد بن علىٍّ و جعفر بن محمّدٍ و موسىٰ بن جعفرٍ و علىّ بن موسىٰ و محمّد بن علىٍ و علىّ بن محمّدٍ و الحسن العسكرى و الحجّة المُنتظر المهدىّ صلواتُ اللَه و سلامُه عليهم أجمعينَ.

---

[1] نهج البلاغة (صبحى صالح)، ص ١٦٩.

[2] سوره إخلاص (١١٢). اللَه شناسى، ج ٣، ص ٢٥٦:

«به اسم خداوند كه داراى صفت رحمانيّت و رحيميّت است. بگو: داستان از اين قرار است كه خداوند داراى صفت احديّت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، يا تو پُر است و تو خالى نيست.) نمى‌زايد و زاييده نشده است، و هيچ‌كس براى او همتا و انبازى نمى‌تواند بوده باشد.»

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.[1]

گرچه بنا بر این بود و هست و خواهد بود که بنده مطلبی مطرح نکنم و مسئله‌ای عنوان نشود، ولی از آنجایی که طبعاً عیدیِ ماه رمضان در روز عید پرداخته می‌شود؛ حالا به‌عنوان [اجابت دعوت دوستان] چند دقیقه‌ای [صحبت می‌کنیم، چون] وقتی که به ما لطف و مرحمت دارند اگر ما مضایقه کنیم خلاف مروّت است.

مطلب دیگر اینکه چون احساس می‌کردم که متأسفانه ما به همان ابتلایی که غالب افراد به آن مبتلا هستند، مبتلا هستیم و آن این است که هر مطلب و هر مسئله و نُصحی که مطرح می‌شود، طبع و نفس بنی‌آدم آن را به خود نمی‌گیرد و به دیگران احاله می‌دهد و به‌طور کلی گویا انسان از دایرهٔ مطالب اخلاقی و مسائلی که مورد تربیت و تزکیهٔ انسان است، به کناری است؛ درحالی‌که همهٔ افراد دارای نقص و عیب هستند و خود گوینده هم از این قاعده و از این دایره مستثنیٰ نیست.

بنابراین بهتر این است که هر مسئله‌ای که مطرح می‌شود و هر کسی به هر کیفی و در هر مظهری اگر مسئلهٔ اخلاقی و نصیحتی را مطرح می‌کند، انسان آن را به خود بگیرد و به خطیب و گوینده توجه نداشته باشد. گفت:

مرد باید که گیرد اندر گوش *** ور نوشته است پند بر دیوار[2]

در آن عرائضی که در روز نیمهٔ شعبان در مشهد مقدّس به عرض رساندم، خطاب من متوجه یک طیف خاص نبود، بلکه همهٔ افراد را بلا استثنا شامل می‌شد. مسئله این بود که بعضی نا آگاهانه دربارهٔ خطیرترین و مهم‌ترین مسئلهٔ عالم وجود و عالم هستی که مسئلهٔ ولایت تکوینیهٔ مطلقه است، اظهار نظر می‌کردند؛ افرادی که از ولایت فقط کلمات و حروف او را می‌دانستند، و متأسفانه بعداً مشاهده شد که گویا مطلب ما به آن افرادی که خطاب ما به آنها تعلق گرفته، واقع نشده است.

منظور از امانت در آیهٔ شریفه

خداوند در این آیهٔ شریفه می‌فرماید:

«ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین عرضه داشتیم، ولی آسمان‌ها و زمین إبا کردند از اینکه آن را قبول کنند، ولکن انسان آن امانت ما را پذیرفت و آن را متحمّل شد و قبول کرد.»

---

[1] سوره أحزاب (۳۳) آیه ۷۲. امام شناسی، ج ۵، ص ۹٤:
«ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، همگی از حمل آن امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، ولیکن انسان آن را حمل کرد و حقّاً که انسان بسیار ستمگر و بسیار نادان است.»

[2] گلستان سعدی، باب دوم، حکایت شمارهٔ ۳۷.

منظور از این امانت چه امانتی است؟ و این ودیعه‌ای که خداوند انسان را محلّ مستعدّ برای تقبّل آن قرار داده است، چه ودیعه‌ای است؟ چرا آسمان‌ها و زمین نتوانستند آن را قبول کنند؟ و این چه خصوصیتی است که آنها استعداد برای پذیرش آن را ندارند؟ این چه قضیه‌ای است؟

ما هرچه در عالم خلق از تعیّنات مشاهده می‌کنیم، جلوات مختلف نزول اسماء و صفات الهی است. هر تعیّنِ اول و تعیّنات ثانویه و ثالثویه، چه وجود و چه مراتب متکاملهٔ وجود و صفاتی که مترتّب بر وجود است، اینها تعیّنات محدود نزول اسماء و صفات الهی است و این امر شامل تمام موجودات در عالم کوْن می‌شود، اعمّ از عالم ماده و طبع و عالم شهادت و سایر عوالم ربوبی؛ عالم برزخ، ملکوت سُفلیٰ و عُلیا و عالم جبروت و لاهوت.

خداوند متعال از آن عوالم ربوبی به سماوات تعبیر فرموده است. سماوات یعنی تمام عوالم ربوبی به هر مقدارِ سعه و ظرفیّت وجودی‌ای که دارند.

[می‌فرماید:] ما این امانت را به همهٔ این تعیّنات عرضه داشتیم، منتها آنها نتوانستند بپذیرند و نتوانستند شانهٔ خود را برای حمل چنین امانتی مستعد کنند و قدرت و قوّت برای حمل یک‌هم‌چنین ودیعه‌ای را نداشتند؛ چه عالم ماده که عبارت از زمین و آسمان مادی باشد و چه موجودات عوالم علوی، هیچ‌کدام از آنها یک‌هم‌چنین استعدادی را در خودشان ندیدند؛ بلکه جن و مَلک هم یک‌هم‌چنین استعدادی را ندیدند، چون منظور از عوالم بالا که عوالم جبروت و لاهوت هستند، قوای مستعدّهٔ مدیره و مدبّرهٔ عوالم است که از آن تعبیر به ملائکهٔ مقرّب می‌شود! خاک نتوانست تحمل کند، آب نتوانست تحمل کند، هوا نتوانست تحمل کند، عوالم مثال نمی‌توانند تحمل کنند، عوالم مجرّدهٔ بالا نمی‌توانند تحمل کنند، حتی وقتی که به جبرئیل و میکائیل و ملائکهٔ مقرّب می‌رسد آنها هم نمی‌توانند یک‌هم‌چنین ودیعه‌ای را تحمل کنند، چون آنها یک ظرف محدود دارند، آنها یک قابلیّت محدود دارند، آنها یک استعداد محدود دارند که از نقطه‌نظر سیر طولی از آن استعداد و از آن قابلیّت بالاتر نمی‌روند.

بله، در سیر عرضی قابلیّت نا محدود است و قابل می‌تواند بر حسب افاضهٔ فاعل از نقطه‌نظر سیر عرضی به هر مقدار که هست تفرّج داشته باشد.

﴿وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ﴾ ولی انسان این را پذیرفت. این چه ودیعه‌ای است و چه امانتی است و چه سِرّی است که خداوند در وجود انسان قرار داده است که به‌واسطهٔ این سِر از تعیّن و از حَد بیرون می‌آید و متبدّل به لا حَد می‌شود، از انتها بیرون می‌آید و به لا یتناهیٰ می‌رسد؟

معنای توحید

این سِر عبارت است از سرّ توحید! توحید عبارت است از ادراک وحدانیّت بالصّرافه و حقّه و حقیقهٔ

پروردگار! این توحید است. توحید عبارت است از اندکاک هر تعیّن و هر حدّی در ذات لا یتناهیٰ و وحدانی حضرت حق! یعنی نه‌تنها انسان در مرتبهٔ أفعال و صفات و اسماء، بلکه در مقام تعیّن ذات هم دیگر ذوات متعدّده را مشاهده نکند و تعیّنات متعدّده را نبیند، بلکه فقط حقیقت واحد را به‌عنوان تعیّن اول و به‌عنوان عینیّت حقّه مشاهده کند و تمام مرایا و تمام قوالب را فانی و مُندک ببیند!

این مطلب را ملائکه هم نمی‌توانند ادراک کنند، حتی جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل با آن عظمتی که دارند نمی‌توانند ادراک کنند! چون مسئله در اینجا به‌اندازه‌ای دقیق و ظریف و رقیق است که فقط آن امانت و ودیعه به‌واسطهٔ اندکاک و انمحاء و فنای ذات در ذات حق حاصل می‌شود و هیچ چیزی جایگزین این نخواهد شد. یعنی اگر علم اولین و آخرین را به شخصی بدهند باز به این مرتبه نمی‌رسد، اگر حیات و زندگانی تمام عوالم سبعه را به یک نفر بدهند باز به این مرتبه نمی‌رسد و این مرتبه بالاتر است، اگر تمام لذات اولین و آخرین و عوالم ربوبی، چه لذات دنیایی و چه لذات اُخرویِ در عالم مثال و ملکوت و جبروت و لاهوت و همه را به شخصی بدهند باز به این مرتبه نمی‌رسد! لذاتی که اصلاً در تصوّر ما نمی‌گنجد و ما آنها را نمی‌فهمیم، دقیقاً مثل بچهٔ غیر ممیّزی که بخواهند بعضی از لذات را برای او تشریح کنند، اصلاً ادراک آن لذات برای او ممتنع و غیر ممکن است، چون قابلیت برای ادراک را ندارد؛ همین‌طور ما هم چون فعلاً در عالم طبع گرفتار هستیم، ادراک یک‌هم‌چنین لذاتی برای ما ممتنع است، مگر اینکه انسان عبور کند و خود را وارد در آن مراحل کند.

پس اگر تمام اینها را به انسان بدهند، باز به گَرد آن مقام بالا که مقام انمحاء و فنای ذات است نمی‌رسد، چون همهٔ اینها در مرتبهٔ ما دون ذات است و ذات چیز دیگر و مطلب دیگری است. ذات مقام دیگری است که اینها قابلیّت مقایسهٔ با او را ندارند.

این مقام عبارت است از مقام توحید و مقام فنا که هیچ‌کدام از تعیّنات نتوانسته‌اند خود را به این مرحله برسانند؛ یعنی عالم ماده و عوالم ربوبی و مجرّد نمی‌توانند خودشان را به این مرحله برسانند، چون خداوند قابلیّتش را به آنها نداده و عطا نکرده است و این قابلیّت را فقط به انسان داده است.

بعبارة اُخریٰ، این مسئله مقام ولایت است؛ یعنی ولایت عبارت است از ظهور کلمهٔ توحید در تمام تعیّنات! [این ظهور،] بدون ولایت امکان ندارد.

در دعای ماه رجب راجع به ائمه علیهم السلام می‌خوانیم:

«أعضادٌ و أشهادٌ [و مُناةٌ و أذوادٌ] و حَفَظةٌ و رُوّادٌ، فبِهِم مَلأتَ سماءَك و أرضَك حتّى ظهَر أن لاإله إلّا

أنتَ.»[1]

«**أعضادٌ و أشهادٌ**؛ ائمه علیهم السلام یاوران و ناظران بر عالم کون هستند.» «**حَفَظَةٌ**؛ اینها پاسدارند.» پاسدار یعنی شخصی که نگهدار و نگهبان مسئله‌ای است. «**رُوّادٌ**؛ اینها پیش‌آهنگان و جلوداران برای قافلهٔ توحید هستند.» «**فَبِهِم مَلأتَ سَماءَك و أرضَك**؛ خدایا تو به‌واسطهٔ وجود ائمه آسمان و زمین را پُر کردی.» «**حتّی ظهَر أن لاإله إلّا أنتَ**؛ تا اینکه حقیقت کلمهٔ لا إله إلا اللَه و توحید ظهور پیدا کرد.»

ظهور یعنی چه؟ توحید که سر جایش بود! چه تعیّنی باشد یا نباشد توحید هست. ظهور توحید نیاز به ظهور مَظهر دارد و تا مَظهری نباشد ظهوری نیست. در مقام ذات که مقام غیب‌الغیوب است، توحید [بالصّرافه] برقرار است. در آنجا که کثرت نیست و در آنجا که دیگر ظهور نیست، بلکه عالَم عماء محض است، عالَم ظلمات است. آنجا عالم نور نیست، آنجا را به‌واسطهٔ شدّت اندکاکِ نور عالَم عِماء می‌گویند. در آنجا دیگر نه مَظهری هست و نه مُظهری و نه ظهوری.

پس ظهور لا إله إلا اللَه به‌واسطهٔ چیست؟ به‌واسطهٔ ولایت است؛ یعنی ولایت است که به‌واسطهٔ هیمنه و اقتدار خود، علّت تامهٔ برای تنزّل مشیّت مطلقهٔ حق شده است و تمام آنچه در این عوالم ربوبی وجود پیدا می‌کند، وجود نازلهٔ ولایت است.

پس [خدایا،] به وجود ائمه علیهم السلام «**مَلأتَ سماءَك و أرضَك**؛ تو آسمان و زمینت را پُر کردی!» وجود جبرائیل امین به‌واسطهٔ وجود خاتم انبیاء است، وجود میکائیل و اسرافیل و عزرائیل به‌واسطهٔ وجود خاتم انبیاء است و اینها مرحلهٔ نازلهٔ آن وجود مقدّس و وجود متعالی هستند و تمام عوالم وجودی، مراتب و تعیّنات وجود مقام ولایت مطلقه هستند.

فَبِهِم مَلأتَ سماءَك و أرضَك؛ تو به‌واسطهٔ وجود اینها و به‌واسطهٔ ولایت اینها آسمان و زمینت را پُر کردی تا اینکه توحیدی که در عالم عماء بود، تا اینکه آن توحیدی که بالصّرافه بود، تا اینکه آن توحید حقّه و حقیقیه و یکتایی که داشتی و تا اینکه آن عالم خفا و ظلماتی که بود، ظهور و بروز پیدا کرد و در مقام ثبوت و اثبات متجلّی شد. پس ما می‌توانیم بگوییم که ولایت، علّت و مبدأ برای تمام تعیّنات در همهٔ عوالم ربوبی و عوالم امکان است.

خطیر بودن مسئلهٔ ولایت

این ولایت که عبارت است از نزول مشیّت پروردگار و ظهور توحید، همان چیزی است که خداوند

---

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳.

در وجود انسان به ودیعه گذاشته است. حالا می‌بینید که ولایت چه خبر است؟! و شما اصلاً می‌دانید ولایت چه خبر است؟! شما از فردی که در کنارتان نشسته است خبر ندارید! نه فقط شما، من هم همین‌طور! ما از ظاهر فردی که در کنارمان ایستاده خبر نداریم! اگر یک پیراهن یا یک لباس بپوشد نمی‌دانیم رنگ پوست بدنش چه رنگی است! نمی‌دانیم آیا عیب دارد یا ندارد! اگر شما یک پردهٔ نازک یک میلی‌متری روی یک متاع یا میوه‌ای که در کنارمان هست بیندازید، نمی‌دانیم که زیر این پرده سیب است یا پرتقال یا چیز دیگری است! یک پرده جلوی چشم ما را می‌گیرد، آن‌وقت آیا ما به حقیقت این میوه اطلاع داریم که چگونه است؟!

تازه این مسئله مربوط به ظاهر است. در عوالم ربوبی و باطن آیا ما از حقیقت عالم مثال خبر داریم؟! آیا از حقیقت عوالم جبروت و ملکوت خبر داریم؟! آیا از حقیقت جبرائیل خبر داریم؟! جبرائیلی که تمام علوم اولین و آخرین به‌واسطهٔ افاضهٔ او است! آیا ما خبر داریم که در آنجا چه می‌گذرد؟! بالاتر از همهٔ اینها مقام ولایت است که علت و منشأ برای همهٔ عوالم ربوبی است. آن‌وقت برای چه عده‌ای همین‌طور بدون اطلاع در مورد این مطالب صحبت می‌کنند؟! گفت:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من ❊❊❊ وز درون من نجست اسرار من[1]

برای چه در مورد این مطالب صحبت می‌کنند و دیگران را اغوا می‌کنند و در مقام بحث راه افراط را طی می‌کنند و در آنچه خودشان اطلاع ندارند، موجب شک و تشکیک و تردید در دیگران می‌شوند و زحمت دیگران را زیاد می‌کنند؟! اینها مطالبی نیست که در حیطهٔ بحث من و امثال من دربیاید، این مسائل بالاتر است!

من الآن در مقابل شما اعتراف می‌کنم که با وجود اینکه من نزدیک و معاشر بوده‌ام و مسائل را از نزدیک می‌دیدم، تا الآن به حقیقت مطلب نرسیده‌ام و نسبت به بزرگان شناخت نداشتم و ندارم؛ آن‌وقت دیگران چگونه به خود جرئت می‌دهند که نظر بدهند و مطلب را به این‌طرف و آن‌طرف بکشانند و باعث شک و تردید بشوند؟! ما از راستگویی و تعدیل چه بدی‌ای دیده‌ایم که راه افراط را طی کنیم؟! هر افراطی موجب تفریط است! هر افراطی موجب تنزّل است! انسان چه داعی‌ای دارد که یک واقعیت صالح و صحیح را مُشوّه و موج‌دار کند و آن را کدر کند؟!

راه و طریقی که برای ما ترسیم کردند مشخص است. طبق دستور و طبق فرمایش مرحوم آقا وصی مشخص است، پس دیگر طرح مطالب افراطی و مطالب غلو در اینجا چه معنایی دارد؟! چرا باید افرادی که معلوماتشان در حدّ نازل‌ترین افراد یک جامعه است، در دقیق‌ترین و عمیق‌ترین و ظریف‌ترین مسئلهٔ عالم وجود اظهار نظر کنند؟! این چه داعی‌ای است؟ مگر ما این‌قدر بیکاریم که به مسائلی که بر عهدهٔ ما نیست

---

[1] مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۱.

[بپردازیم؟!] چه شخصی یک‌هم‌چنین وظیفه‌ای را بر عهدهٔ ما گذاشته است؟! چه شخصی ما را مأمور کرده که در این‌گونه مطالب بحث و نظر کنیم؟!

من سال گذشته در یک‌هم‌چنین روزی نسبت به بعضی از افراد اخطار دادم و گفتم که دست از این مطالب بردارند و از خودشان اظهار نظر نکنند و بگذارند مطالب به روش عادی پیش برود، ولی قبول نکردند و دیدید آنچه شد!

امروز هم در یک‌هم‌چنین روزی نسبت به کلّ رفقا اخطار می‌دهم که از آنچه بر عهدهٔ آنها نیست صحبت نکنند و در آن مسائلی که احتیاج به تخصص و فن دارد وارد نشوند و هر شخصی به مطالب خود بپردازد که در غیر این‌صورت ضرر این مسئله فقط متوجه خود آنها خواهد شد و دیگران را هم در مقام شک و تردید نگه می‌دارند.

مسئلهٔ ولایت این‌طور نیست! مسئلهٔ ولایت آسان نیست! صحبت در ولایت این‌قدر سهل نیست! آخر ما کار و زندگی داریم؛ هر کسی به‌دنبال کار خود و هر کسی به‌دنبال بحث خود! چه داعی دارد که انسان در این مطالب وارد بشود؟! این مقام، مقام توحید است و این کارها با دُم شیر بازی کردن است!

ما با این القابی که می‌دهیم، نه‌تنها شخصی را بالا نمی‌بریم، بلکه بزرگان را پایین می‌آوریم! باید متوجه باشیم که آن مقام ولایت حضرت آقا ـ سلام اللّه علیه ـ بر همهٔ جریانات حاکم و ناظر است و مراقب است! مگر ما امام زمان حضرت بقیّةاللّه علیه السلام را فراموش کرده‌ایم؟! مگر ما امام نداریم؟! ما چه داعی‌ای داریم که اینها را کنار بگذاریم؟!

راه ما راه مشخص است، راه ما راه صحیح است! ما که در اینجا ادعایی نداریم، ما که در اینجا دکّان و دستگاه نداریم! انسان که نمی‌تواند برای اثبات یک مطلب از مطالب خلاف بهره بگیرد! انسان که نمی‌تواند برای اثبات یک قضیه دروغ بگوید!

شخصی راجع به ثواب قرائت ۱۱٤ سورهٔ قرآن روایات جعل کرده بود که مثلاً اگر کسی این سوره را بخواند این‌قدر ثواب دارد. یکی از بزرگان با او برخورد می‌کند و می‌گوید: «من یک‌هم‌چنین مطالبی ندیده‌ام، شما اینها را از کجا نقل کرده‌ای؟!» گفت: «من وقتی دیدم که مردم نسبت به قرائت قرآن توجه ندارند روایت ثواب جعل کردم که اگر کسی این سوره را بخواند به او این‌قدر حورالعین می‌دهند، اگر کسی آن سوره را بخواند به او این‌قدر جنات و أنهار می‌دهند و....» [باید به او گفت:] آخر مگر شما وکیل مردم هستی؟! مردم قرآن می‌خوانند بخوانند؛ نمی‌خوانند نخوانند! همهٔ مردم خدا دارند!

لزوم عدم توجه به مظاهر

انسان باید آن چیزی را که یقین دارد بیان کند. ما از احتمال چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟! ما نباید به مَظهر

نگاه کنیم، این خلاف توحید است! باید به ظهور نگاه کرد، نه به مَظهر!

چرا شیطان از درگاه خدا رانده شد؟ چون به مَظهر نگاه کرد! گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾[1] نار را بر طین ترجیح داد، آتش را بر خاک ترجیح داد. او به مَظهر نگاه می‌کند، درحالی‌که ناریّت نار از کجا آمده است؟ ترابیّت تراب از کجا آمده است؟ تو به مَظهر نگاه می‌کنی یا به مُظهِر؟ به مَظهر نگاه می‌کنی یا به ظهور؟

چرا ما ولایت را محدود و منحصر کنیم؟! ولایت حد ندارد! موسیٰ با آن ید و بیضای خودش برای رسیدن به استکمال نفسانی و برای رسیدن به مقام تربیتی ـ که لازمه و مقتضای یک پیغمبر الهی است ـ مجبور و مکلّف می‌شود که در مقابل خضر زانوی ادب بزند؛ یعنی با اینکه دارای مقام ظاهر و باطن است و با اینکه دارای کتاب است، ولی نقصی در راه او وجود دارد که آن نقص برطرف نمی‌شود مگر با شاگردی و تَتلمُذ در خدمت خضر!

تمام عوالم وجود به هم بستگی دارند، تمام عوالم وجود به هم ربط دارند! اینجا بود که شیطان حساب خودش را جدا کرد و آن نعمت‌های الهی را که خداوند به او داده بود به خود گرفت و گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ﴾ یعنی به مخلوق نگاه کرد، نه به خالق! به قابل نگریست، نه به فاعل! و این موجب رد شد، چون مقام غیرت خدا اجازه نمی‌دهد! تو به‌جای اینکه به فاعل و خالق و من نگاه کنی، به این نار نگاه می‌کنی؟! برای من که فرقی نمی‌کند؛ اگر بخواهم تراب را بر نار فضیلت بدهم برای من کاری ندارد، اگر بخواهم هوا را بر نار و بر آب فضیلت بدهم برای من کاری ندارد! من فاعل و خالق هستم، آن‌وقت تو به این مخلوق و معلول و وجود متعیّن نگاه می‌کنی؟! انسان که نباید به اینها نگاه کند! در اینجا بود که غیرت خدا اقتضا نکرد و او را کنار زد! گفت:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد[2]

مگر مسیح این ید و بیضا را از کجا آورد؟! مگر مسیح این ﴿وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ﴾[3] را از کجا آورد؟! او که وقتی از شکم مادر متولد شد گفت: ﴿آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾[4] کِی در این دنیا کاری کرد؟!

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۱۲؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷٦. اللّه شناسی، ج ۳، ص ۱۲۳:
«تو مرا از آتش خلق کردی و او را از گِل!»

[2] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱٤۲.

[3] سوره آل عمران (۳) آیه ٤۹. امام شناسی، ج ۱، ص ۱٤٥:
«و من کور مادرزاد را شفا می‌دهم و مرض پیسی را شفا می‌دهم.»

[4] سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱٤٦، تعلیقه:
«[خدا] مرا کتاب آسمانی و شرف نبوّت عطا فرمود.»

کِی در این دنیا زحمتی کشید؟! انسان وقتی که از مادر متولد می‌شود که زحمتی نکشیده و کاری انجام نداده است! ﴿آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ یعنی خدا از الآن به من کتاب داده است. پس غیر از افاضه و عنایت حضرت حق چه چیزی می‌تواند در این دنیا جلوه‌گر و متجلّی باشد؟! هرچه هست فقط از او است!

ما اینها را فراموش کرده‌ایم. این‌طور به ما یاد نداده‌اند، بلکه آنچه به ما آموخته‌اند طریق توحید و طریق یکرنگی و طریق رفاقت است! باید دوئیّت و کثرت از میان رفقا برداشته بشود و به‌جای آن اتّحاد و انضمام و الفت و محبت و وُد جایگزین بشود! همه یکی هستند و هیچ فرقی نمی‌کنند! آن کسی که محبتی دارد، این محبت را از کجا آورده است؟! ﴿فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾[1] تألیف بین قلوب و اشتراک در مسیر از چه کسی بوده است؟ چه ذاتی و چه فاعلی دست ما را از جاهای مختلف گرفته و راه ما را به این مسیر منتهی کرده است؟ هیچ درباره‌اش فکر کرده‌ایم؟ اگر این عنایت حق نبود، ما هم مثل بقیهٔ افراد بودیم! چه فرقی داشتیم؟! اگر این افاضهٔ حق نبود، ما هم مثل بقیه بودیم! ما که دیگر از فلانی و فلانی بالاتر نیستیم، ولی می‌بینیم که عاقبت کار آنها به کجا رسید! چون آنها به خودشان گرفتند و به مَظهر نگریستند، درحالی‌که سلوک مقابل این مسیر است، سلوک به ظهور و به مُظهر نگریستن است، نه به مَظهر!

شما در این ادعیهٔ ائمه علیهم السلام نگاه کنید! مگر در این دعاهای حضرت سجاد سلام اللَه علیه که در شب‌های ماه مبارک رمضان می‌خواندیم، نمی‌دیدیم که امام علیه السلام با آن مقام عصمتی که دارد چقدر خودش را پایین می‌آورد؟! آن مقام عصمتی که عقلاً صدور گناه از ائمه علیهم السلام و از مقام عصمت را ممتنع می‌کند، ولی وقتی در مقام دعا دارد دعا می‌کند واقعاً می‌گوید: «خدایا، من هیچ هستم!» دروغ نمی‌گوید! کار را به جایی می‌رساند که می‌گوید: «**أنا الّذی عَصیتُ جبّار السّماء، أنا الّذی أعطی علیٰ معاصی الجلیلِ الرُّشیٰ**»[2] یعنی امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید: «خدایا، لولا عنایت تو، من همین آدمی هستم که توجیه و تأویل می‌کنم، تا وقتی که موقعیت دست من نیاید نظرم نسبت به قضیه فرق می‌کند، ولی وقتی که به یک موقعیت دیگر برسم تمام مسائل گذشته را کنار می‌گذارم و با توجیه حتی برای معاصی کبیره رشوه می‌دهم!» من یک‌هم‌چنین آدمی هستم.

آیا ما این‌طور نیستیم؟! شما خودتان مشاهده نمی‌کنید؟! آیا آن کسی که الآن دارای یک موقعیت نیست نظرش با وقتی که بعداً به یک موقعیت می‌رسد یکسان است؟!

چند سال پیش در زمان رهبری رهبر فقید انقلاب من در یک جا برای مردم عوام صحبت می‌کردم.

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. امام شناسی، ج ۱٤، ص ۱۷٦:
«پس خداوند در میان دل‌های شما اُلفت افکنْد.»

[2] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۹، فرازی از دعای شریف ابوحمزهٔ ثمالی.

گفتم: ایشان فرموده‌اند: «هر کسی که در هر مقامی است اگر از خودش فرد بهتری را سراغ دارد وظیفهٔ شرعی او است که کنار برود و او را [به‌جای خودش بگذارد!]»[1] ایشان این مطلب را گفتند و همهٔ ما هم شنیدیم! گفتم: من از شما سؤال می‌کنم: تا الآن که دو سال از این قضیه می‌گذرد یک نفر را به من نشان بدهید که گفته باشد موقعیت من پایین‌تر از فلان کس است! یک نفر را به من نشان بدهید؛ چه در هیئت دولت، چه در مجلس، چه از بین قاضی‌ها، چه در ادارات و چه در سایر جاها تا برسد به بالاترین جا! یک نفر را به من نشان بدهید! یعنی آن فردی که الآن در این پُست و در این مقام است واقعاً خودش را از تمام افراد ایران بالاتر می‌داند؟! این که خنده‌دار است! این مسئله به‌خاطر این است که انسان عوض می‌شود. قبلاً یک‌هم‌چنین حالی را ندارد، ولی وقتی که به مقام و موقعیت می‌رسد، ذهنیاتش تغییر پیدا می‌کند، لذت ریاست و مقام او را می‌گیرد و شروع به توجیه کردن می‌کند، می‌گوید: «اگر من نروم خراب‌تر می‌شود، اگر ما نباشیم فلان می‌شود!» از همین حرف‌هایی که همه می‌زنند، درحالتی‌که به جان شریف خودش قسم که دروغ می‌گوید! آن‌وقتی که او را کنار می‌گذارند ببینید چه می‌گوید! چرا قبلاً این حرف‌ها را نمی‌زد؟! اگر به خودش مراجعه کند می‌فهمد که چرا قبلاً این حرف‌ها را نمی‌زد!

خود ما می‌دانیم، خداوند متعال برای ما قاضیِ باطن قرار داده است، ما خودمان می‌دانیم که در چه وضعی هستیم! چرا با یقین صحبت نکنیم؟! چرا با شک و احتمال صحبت کنیم و چرا راه افراد را ببندیم؟! سلوک یعنی توحید، سلوک یعنی حذف انانیّت‌ها و حذف إنّیت‌ها! این معنای سلوک است.

توحید، اولین ابلاغ پیامبر

اولین ابلاغی که پیغمبر اکرم کردند ابلاغ توحید بود و عملاً هم همین را نشان دادند. در آیهٔ شریفهٔ ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾[2] پیغمبر تمام أقربای خودش را جمع کرد، مجلس اول به‌هم خورد، اما در مجلس دوم حضرت فرمودند: «**کیست که با من در این راه همکاری و هماهنگی کند** لِیکونَ وزیرًا و خلیفةً و وصیًّا مِن بَعدی؟» **هیچ‌کس بلند نشد، تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و فرمود:** «أنا یا رسول‌اللَه!» **آخر مقام وزارت پیغمبر اکرم که مقام آسانی نیست، مقام وصایت که مقام آسانی نیست! می‌دانید امیرالمؤمنین علیه السلام چه‌کار کرد؟ بعد از پیغمبر کار پیغمبر را می‌کرد، یعنی همان‌طوری‌که پیغمبر شق‌القمر می‌کرد، او هم می‌کرد! همان‌طوری‌که پیغمبر مرده زنده می‌کرد، او هم می‌کرد! همان‌طوری‌که تمام ملکوت آسمان و**

---

[1] رجوع شود به صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۱۵۷.

[2] سوره شعراء (۲٦) آیه ۲۱٤. امام شناسی، ج ۱، ص ۸٤:
«ای پیمبر، اقوام نزدیکتر خود را از عذاب خدا بترسان!»

زمین در دست پیغمبر بود، در دست او هم بود! به این می‌گویند وصی! معنای لِیکونَ وصیًّا مِن بَعدی این است! [پس] امیرالمؤمنین علیه السلام [وصیّ پیغمبر] است.

یک‌هم‌چنین امانت و ودیعه‌ای را کسی قبول نکرد، همه نشستند و هیچ‌کس نتوانست قبول کند! فقط امیرالمؤمنین علیه السلام که یک نوجوان سیزده ساله بود بلند شد، یعنی این مطلب را یک نوجوان سیزده ساله در آن‌موقع می‌فهمید! حالا صحبت در این است که وقتی حضرت بلند شد، پیغمبر اکرم به بقیه خطاب کرد و گفت: «**فَاسمَعموا لَه و أطیعوه**؛ همهٔ شما باید از این نوجوان سیزده ساله اطاعت کنید!» یعنی اولین إقدام پیغمبر رفض مظاهر بود. گفت نگاه نکنید که این الآن بچه است، شما باید به مُظهر و ظهور نگاه کنید نه به مَظهر! لذا پدرش أبی‌طالب را مسخره کردند و گفتند: «امر می‌کند که از بچه‌ات اطاعت کنی!»[1]

تعریف سلوک

بچه در کار نیست، برادر در کار نیست، عمو و دایی در کار نیست! اینجا مقام ظهور است و فرقی نمی‌کند. آیا انسان باید بگوید که چون الآن این اطاعتی که باید بکنم از برادرم است اطاعت نمی‌کنم؟! برادر کیست! آیا انسان باید بگوید که چون الآن این اطاعتی که باید بکنم از رفیقم است اطاعت نمی‌کنم؟! این رفیق تا حالا با ما بود، حالا ما بیایم از او اطاعت کنیم؟! آقا، ما با هم پیش مرحوم کذا می‌رفتیم، ما با هم بر سر یک سفره می‌نشستیم، ما با هم فلان کارها را انجام می‌دادیم! این حرف‌ها چیست؟! ظهور خدا در او تجلی کرده است، تمام شد و رفت! چرا به مَظهر نگاه می‌کنی؟! اصلاً سلوک یعنی رفض مظاهر، سلوک یعنی کنار گذاشتن صوَر، سلوک یعنی نفی تمام تعیّنات و نگاه کردن به ظهور، سلوک یعنی توحید دیدن، نه تعیّن دیدن و نه قالب دیدن و نه صورت دیدن!

اول اقدامی که پیغمبر اکرم انجام داد همین بود. گفت: اسلام یعنی توحید، اسلام یعنی سلوک و اسلام یعنی نفی همهٔ تعیّنات! اگر ظهوری در این مَظهر تجلی کرده است، از پیر هفتاد ساله تا جوان بیست ساله همه باید به‌دنبال او بیایند! حالا آیا امیرالمؤمنین علیه السلام این را از خود می‌دید؟! به همان ذات شریفش قسم که به‌اندازهٔ سر سوزنی این را از خود نمی‌دید! به‌اندازهٔ سر سوزنی این لیاقت را از خود نمی‌دید! به‌اندازهٔ سر سوزنی این قابلیت را از خود نمی‌دید، بلکه از او می‌دید! از او می‌دید که وصی شد و از او می‌دید که ولی شد و از او می‌دید که قابلیت برای حمل این امانت را پیدا کرد! واقعاً از او می‌دید!

لذا ائمه علیهم السلام در ادعیه هنرپیشه و آرتیست[2] نبودند. آیا آن گریه‌هایی که از این چشم‌ها می‌آید

---

[1] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲٤؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۰۰. با قدری اختلاف در مصادر.

[2] Artist: هنرمند، هنرپیشه. کنایه از آدمی که برای رسیدن به خواسته هایش نقش بازی کند.

و آن ناله‌هایی که در دل شب بلند می‌شود برای ما است؟! وقتی در دل شب ناله می‌کند چطور به گوش ما می‌رسد؟! پس ائمه علیهم السلام واقعاً خودشان را صفر می‌دیدند و تا صفر نباشیم، ارزش و احترام و ارج پیدا نمی‌کنیم!

شرح دعای قنوت نماز عید فطر

در دعای امروز می‌خوانیم: «**أسألك بحقِّ هذا اليومِ الّذی جَعلتَه للمُسلمينَ عيدًا و لمُحمّدٍ صلّی اللّه عليه و آله**؛ خدایا ما تو را به حقّ این عیدی که امروز برای ما و برای پیغمبر خودت و برای اولیاء عظام خودت و معصومین خودت مقرّر کردی قَسم می‌دهیم!»

امام علیه السلام از خدا سه تقاضا کرده است:

اول: «**أن تُصلّیَ علیٰ محمّدٍ و آلِ‌محمّدٍ**؛ [بر محمد و آل او درود بفرستی!]» که بالاترین تقاضاها و بالاترین دعاها صلوات بر پیغمبر و آل او است.[1] اول با درود بر پیغمبر و نزول جلوات حضرت حق بر ائمه علیهم السلام راه [استجابت دعا] باز شد، حالا که باز شد دیگر دعاها قبول است.

دوم: «**و أن تُدخلَنی فی كلِّ خيرٍ [أدخلتَ منه محمّدًا و آلَ‌محمّدٍ]**؛ در هر خیری که محمد و آل‌محمد را داخل کردی ما را هم داخل کن!» آن خیر چیست و محمد و آل‌محمد را در چه خیری داخل کردی؟ ما که داریم این دعا را می‌کنیم لابد خدا هم اجابت می‌کند! خدا که به انسان نمی‌گوید: دعا کن، ولی من اجابت نمی‌کنم! یعنی همان مقامی را که پیغمبر دادی به ما هم بده، ما را جلیس با رسول خودت قرار بده! آن مقام چیست؟ همین را به شما بگویم که بالاتر از این مقام دیگر تصوّر نمی‌شود؛ یعنی جلیس بودن با رسول اکرم و با امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام و اولیای مقربین!

سوم: «**و أن تُخرجَنی مِن كلِّ سوءٍ أخرجتَ منه محمّدًا و آلَ‌محمّدٍ صلواتُك عليه و عليهم أجمعينَ**؛ از هر انانیّت و شرک و جهل و بدی و پلیدی ولو به‌اندازهٔ سر سوزن و ولو به‌اندازهٔ طرفة عین و یک غمض عین، [آنگونه] که محمد و آل‌محمد را آن‌طور خالص کردی و آن‌طور تمام شوائب تعیّن را از آنها گرفتی که فقط و فقط خالص برای ذات تو شدند، ما را هم از همهٔ این تعیّنات و از همهٔ آن خطورات بیرون بیاور! گناهان بماند، از همهٔ آن لحظاتی که حتی برای یک لحظه با مقام ذات تو در تنافی است بیرون بیاور!»

[فرمود:] «**و إنّه لَيُغانُ علیٰ قَلبی و إنّی لأستَغفِرُ اللّه فی كلّ اليومِ سَبعينَ مَرّةً!**»[2] از یک خطور و هرچه

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۴۹۱ ـ ۴۹۵.

[2] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰، به نقل از *درر اللئالی*، ابن أبی جمهور، ج ۱، ص ۳۲. سرّ الفتوح، ص ۱۰۸، تعلیقه: «به‌واسطهٔ اشتغال به امور مردم و کثرات در قلب خود احساس گرفتگی و قبض می‌نمایم و برای رفع این مطلب هر روز هفتاد بار

که به‌اندازهٔ سر سوزنی ما را از مقام ذات و اندکاک در ذات تو فاصله می‌اندازد [خالص کنی!] آن‌طور خالص کنی که این مس وجود ما تبدیل به طلایی بشود که اصلاً غیر از خودش نداشته باشد، هجده عیار و دوازده عیار و بیست عیار نباشد، بلکه طلای خالص باشد!

«**اللَهمّ إنی أسألك خیرَ ما سألَك به عبادُك الصّالحونَ**؛ خدایا ما در این روز از تو تقاضا می‌کنیم که بهترین چیزی که عباد صالح تو از تو تقاضا می‌کنند به ما عنایت کنی!»

«**و أعوذُ بك ممّا استَعاذَ منه عبادُك المُخلِصونَ**؛[1] و پناه می‌بریم به تو از هر پلیدی و زشتی و انحرافی که عباد مخلِص تو از آنها به تو پناه می‌برند!»

خدایا، عیدی ما را در این روز رفع همهٔ مضلات و رفع همهٔ شکوک و رفع همهٔ مسائلی قرار بده که بین ما و بین وصول به مقام تو فاصله می‌اندازد! خدایا، در امروز عیدی ما را جلب رضای خود در هر حال و در هر سکون و قیامی قرار بده! خدایا، عیدی ما را در امروز خشنودی اولیای خودت از ما قرار بده! خدایا، دست ما را در دنیا و آخرت از دامن اهل‌بیت و اولیای خودت کوتاه مگردان! سایهٔ علمای ربانی و بزرگان بر سر ما مستدام بدار! رهبر خودت را در حفظ و تأیید مبانی اسلام معزّز و محترم بدار! خدایا، در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل کن! ما را از یاوران و شیعیان حقیقی و ذابّین از حریم ولایت قرار بده! مرضای مسلمین شفا عنایت کن، موتای آنها را ببخش و بیامرز!

برای شادی روح مؤمنین و مؤمنات و تعجیل در ظهور امام زمان علیه السلام و رفع گرفتاری از مسلمین و شیعیان امیرالمؤمنین سه صلوات ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علَی محمّدٍ و آل‌محمّدٍ

استغفار می‌نمایم.»

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.